



همیشه همین طوره

علی معنوی

یک

روی درخت بزرگی انبوهی کلاغ آشیان داشتند و زندگی می‌کردن، البته کلاغ‌ها دیگه متمدن شده بودن و مثل سابق پنیر نمی‌دزدیدن، بلکه کار می‌کردن و با حاصل کار خودشون از دو سه تا مغازه نزدیک درخت پنیر می‌خریدن و می‌خوردن و زندگی همین‌طور ادامه داشت و اون دو سه تا مغازه هم کسب و کارشون حسابی رونق داشت و با دمبشون گردو می‌شکوندن و سود زیادی از بغل کلاغ‌ها می‌بردن چون تنها مغازه‌های این اطراف بودن و هر پنیر آشغال و گندیده‌ای رو به چند برابر قیمت به کلاغ‌های بیچاره قالب می‌کردن، کاری به این که با خوردن پنیر مسموم چی به سر کلاغ‌ها میاد نداشتن... تا این که یه روز چند تا کلاغ دنیا دیده به بقیه کلاغ‌ها گفتن...

دوستان عزیز آیا می‌دونید همین پنیر گندیده‌ای رو که مغازه‌های ما به اسم پنیر تازه به ما قالب می‌کنند کلاغ‌های اونور کوه تازه و سالمش رو به یک چهارم قیمت می‌خرن و می‌خورن؟
.....کلاغ‌ها گفتن بله شنیدیم اما چاره چیه؟..

کلاغ عاقل گفت چاره آسونه دوستان تا به حال شنیدید که کلاغی از نخوردن پنیر بمیره....
نه نشنیدیم..

آیا شنیدید که کلاغی از خوردن پنیر بمیره؟

بله خیلی شنیدیم.

خوب چاره همینه.. نخريدن

بله آقا نمی‌خریم و نمی‌خوریم راهش همینه

خبر به مغازه‌های پنیرفروشی هم رسید، اولش با تمسخر گفتن غلطای زیادی مگه میشه کلاغی که به پنیر عادت کرده یدفه پنیر از ما نخره. بالاخره بعد دو سه روز میان التماس هم می‌کنن و انوقت دیگه ما به قیمت سابق هم رضایت نمی‌دیم و ضرر اون دو سه روز رو هم از حلقشون می‌کشیم بیرون.... اما این‌طور نشد. کلاغ‌ها همچنان پنیر نمی‌خریدن و انبار مغازه‌ها داشت از پنیر می‌ترکید و پنیرهای گندیده گندیده‌تر می‌شد و اوضاع پاک به هم ریخته شد ..

مغازه‌دارها جمع شدن دور هم تا چاره‌ای کنن ..

یکیشون گفت باید بریم سراغ روباه اون رگ خواب کلاغ‌ها رو خوب بلده و تا حالا چندین بار بهشون رگب زده

همه قبول کردن و رفتن پیش روباه و جریان رو گفتن و عنوان کردن که این مشکل شما هم هست چون شما هم کلی از فروش ما رو شیتیل می‌گیری، الان باید فکری کنی ما که حریف کلاغ‌ها نشدیم و خطنشون کشیدن هم فایده نداشت

...روباه قبول کرد و گفت باشه من این مشکل رو حل می‌کنم اما شما هم باید همکاری کنید و سهم ما رو هم چربتر کنید...

روباه چند تا گونی خالی گذاشت زیر بغلش و راه افتاد رفت زیر درخت رو کرد به کلاغ‌ها و گفت... کلاغ‌های محترم دوستان عزیز منم با خبر شدم که شما چه بلایی سر پنیرفروش‌های بی‌انصاف کلاهبردار گرون‌فروش جنایتکار آوردین. دمتون گرم. دستتون درد نکنه. همون‌طور که می‌دونید منم دیگه متمدن شدم و هیچ کلاغی رو دیگه به‌خاطر پنیر توی منقارش گول نمی‌زنم، مثل خودتون کار می‌کنم و پنیر حلال می‌خرم و می‌خورم و مثل شما از پنیرفروش‌های نامرد شکیم، اما امروز رفتم پیش اون از خدا بی‌خبر و باهاشون اتمام حجت کردم که اگه این‌طوری ادامه بدن و شما رو اذیت کنن منم به روباه‌های دیگه می‌گم از کلاغ‌ها پیروی کنن و پنیر از شما نخرن حتی گفتم می‌ریم از اونور کوه و پنیر با کیفیت و ارزون می‌اریم تا درتون تخته بشه و مجبور بشید از گشنگی همون کثافت خودتون رو بخورید، بالاخره اونا قبول کردن پنیراشون رو تقریباً مفت بفروشن به شما یعنی شما یه بخش خیلی خیلی کوچیک از پول قالب پنیر رو الان می‌دی قالب پنیر کامل رو تحویل می‌گیری

می‌بری خونه بقیه پولش رو هم هر وقت تونستی بیار بده دیگه چی از این بهتر حالا هر کدومتون پنیر می‌خواید اسمتون رو بنویسید بندازید نو این گونی پولاتون رو هم بریزید تو این یکی گونی بعد بیاید در مغازه پنیرتون رو تحویل بگیرید...

داد و فریاد کلاغ‌های عاقل که می‌گفتن دوستان گول نخورید. تا به حال هیچ روباهی پنیر مفت به هیچ کلاغی نداده، به جایی نرسید باران پول بود که از درخت توی گونی می‌ریخت حتی کلاغ‌هایی هم که اصلا پنیر نمی‌خوردن هر طور شده پولی ردیف کردن و ریختن تو گونی گونی‌های روباه پر از پول شد و دیگه روباه بود که داد می‌زد دیگه بسه کلاغ‌های عزیز ما این قدر پنیر نداریم ..

بعد گونی‌های پر از پول رو بدوش گرفت و رفت پیش پنیرفروش‌ها و گفت بفرمایید دوستان کل پنیر مونده‌های تو انبارتون رو فروختم که هیچ پنیرهای نداشته‌تون رو هم براتون فروختم، حالا برید و هرچی پنیر گندیده تو انبار و حتی سطل‌های آشغالتون دارید آماده کنید که کلاغ‌های عزیز دارن میان.....

دو

همیشه همین‌طوره. همیشه می‌توان در میان جمع و جمعیت‌هایی که پیرامون یک «مطالبه» شکل گرفته شقاق و فراق ایجاد کرد. همیشه می‌توان یاران غار را به خاران راه یکدیگر تبدیل کرد. همیشه می‌توان روی حماقت و فریب عده‌ای حساب کرد. همیشه می‌توان رگ منفعت شخصی و زودگذر عده‌ای را تحریک کرد. همیشه می‌توان از دری دیگر و یا پنجره‌ای دیگر وارد ساحت ذهنی و روانی آدمیان شد و از آنان ابزاری برای تامین قدرت و منفعت خود ساخت. همیشه می‌توان به کاربرد و کارآمدی آموزه و راهبرد ویتنامی کردن جنگ ویتنام - شوراندن خودی‌ها بر یکدیگر - در زمینه‌ها و بسترهای دیگر امید داشت. همیشه می‌توان با استعمار غیرمستقیم (به حق کوچک قانع کردن تا آنان را از حق بزرگ‌تر منصرف کردن) عده‌ای را از ادامه‌ی مسیر بازداشت. همیشه می‌توان با ترفندهایی عقلای جمع را حاشیه‌نشین کرد و مقبولیت و مشروعیت آنان را خدشه‌دار کرد. مهم این است که از هجمه‌ی این «همیشه»ها از رفتن و با جمع بودن نهراسیم و دچار یاس و افسردگی نشویم و همگی رفتن - همیشه و در هر شرایط - را هدف و شعار خود قرار دهیم.

